



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

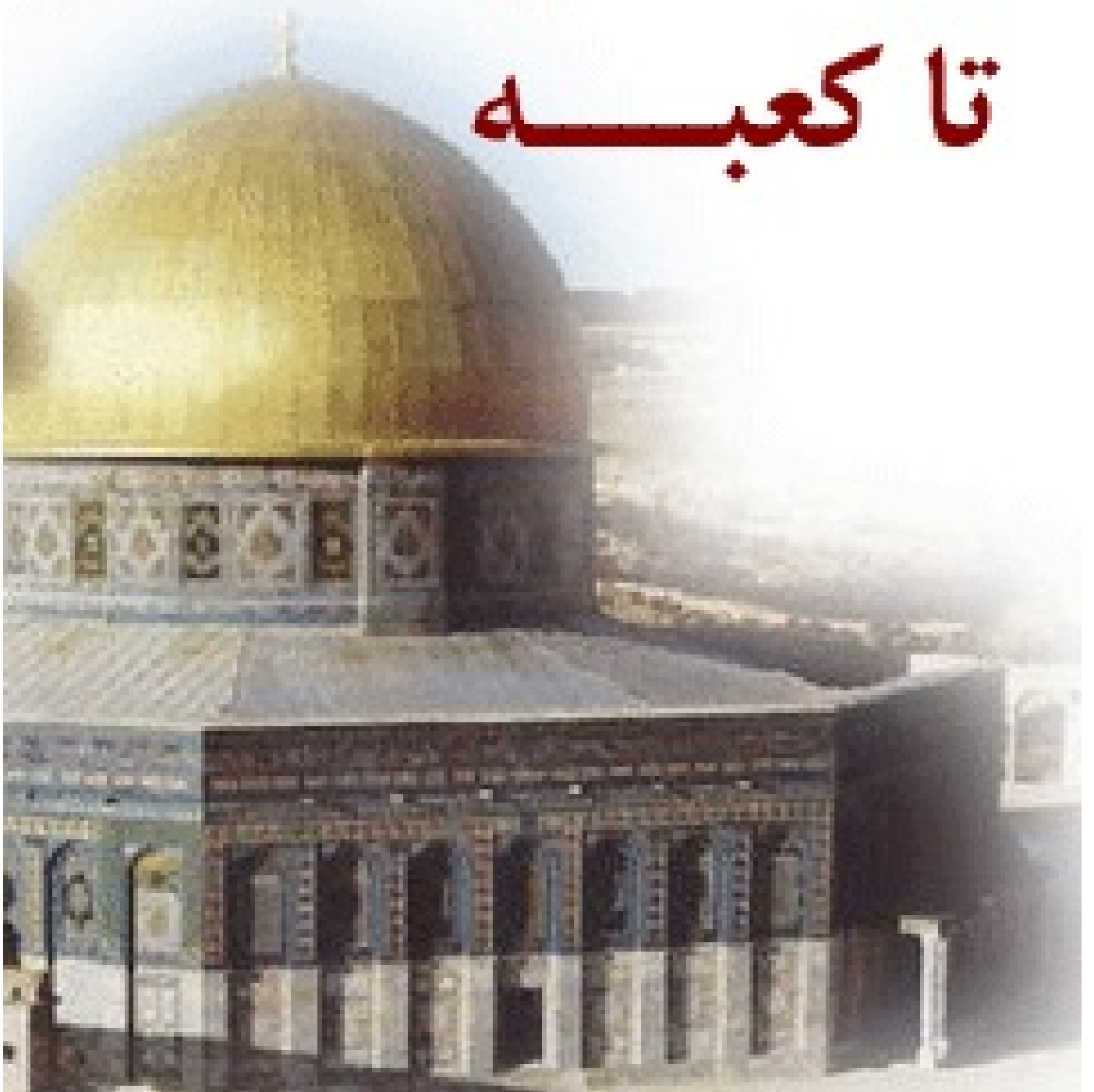
گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

از قدس تا کعبه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از قدس تا کعبه

نویسنده:

واحد تحقیقات موسسه فرهنگی تبیان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- از قدس تا کعبه ۷
- مشخصات کتاب ۷
- سوره بقره، آیه ۱۴۲ - ۱۵۱ ۷
- تغییر قبله از بزرگترین حوادث و از اهم احکام تشریحی بود ۸
- فائده و اثر تغییر قبله و اعتراض یهود و مشرکین و پاسخ آنها ۹
- در جمله «لله المشرق و المغرب» چرا شمال و جنوب ذکر نشده است؟ ۹
- امت وسط یعنی چه؟ ۱۰
- مراد از شهداء علی الناس ۱۰
- شهادت در آیه، از حقائق قرآنی است و در موارد متعددی از قرآن ذکر شده ۱۱
- معنای صحیح شهادت در آیات قرآنی، تحمل دیدن حقائق اعمال مردم است ۱۱
- معنای صحیح وسط بودن امت واسطه بودن امت بین رسول و مردم است ۱۳
- غرض خداوند از تغییر قبله ۱۴
- در برابر سرزنش تفاخر یهود، پیامبر منتظر رسیدن حکم تغییر قبله بود ۱۴
- تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه (شطر المسجد الحرام) ۱۵
- کتاب اهل کتاب مشتمل بر این حکم تحویل قبله بوده است ۱۵
- وجه التفات از حضور به عیبت در آیه شریفه ۱۶
- سه فائده برای حکم قبله ۱۷
- توضیح اینکه و لاتم نعمتی علیکم در آیه تحویل قبله بشارتی است بر فتح مکه ۱۸
- رد گفتار فوق الذکر و اینکه آیه اشاره ای بر فتح مکه ندارد ۱۸
- بحث روایتی (شامل روایاتی درباره تغییر قبله و معنی شهدا و...) ۱۹
- بحث علمی (درباره یافتن جهت قبله و تاریخچه آن) ۲۲
- بحث اجتماعی (پیرامون فواید تشریح قبله از نظر فردی و اجتماعی) ۲۴

روح و مغز عبادت، عبودیت درونی است و افعال عبادی قالبهای تحقق خارجی آن عبودیت است ۲۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۵

از قدس تا کعبه

مشخصات کتاب

نویسنده: موسسه تبیان

تعداد صفحات: ۳۲

ناشر: کتابخانه فارسی تبیان

سوره بقره، آیه ۱۴۲ - ۱۵۱

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَن يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبْ عَلَى عَقَبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ بِإِيمَانِكُمْ إِنَّا اللَّهُ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَلَئِن أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتِكَ وَمَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِن آتَبْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِن فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷) وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَمِن حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَمِن حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمِمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) ترجمه آیات بزودی سفیهان از مردم خواهند پرسید چه انگیره ای مسلمانان را از قبله ای که رو بدان سو نماز می کردند برگردانید؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد بصراط مستقیم هدایت می کند (۱۴۲) و ما شما را اینچنین امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد و ما آن قبله را که رو بان میایستادی قبله نکردیم مگر برای این که معلوم کنیم چه کسی رسول را پیروی می کند و چه کسی به عقب بر می گردد هر چند که این آزمایش جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرده بسیار بزرگ است و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی گذارد که خدا نسبت به مردم بسیار رئوف و مهربان است (۱۴۳) ما تو را دیدیم که رو در آسمان می چرخاندی پس بزودی تو را بسوی قبله ای برمیگردانیم که دوست می داری، اینک (همین امروز) روی خود به طرف قسمتی از مسجدالحرام کن، و هر جا بودید رو بدان سو کنید و کسانی که اهل کتابند می دانند که این برگشتن به طرف کعبه حق است و حکمی است از ناحیه پروردگارشان و خدا از آنچه می کنند غافل نیست (۱۴۴) و اگر برای اهل کتاب تمامی معجزات را بیاوری باز هم قبله تو را پیروی نمی کنند، و تو هم نباید قبله آنان را پیروی کنی، و خود آنان هم قبله یکدیگر را قبول ندارند و اگر هوی و هوسهای آنان را پیروی کنی بعد از آنکه علم به هم رساندی تو هم از ستمکاران خواهی بود (۱۴۵) آنهایی که ما کتابشان دادیم قرآن را می شناسند آنچنانکه فرزندان خود را، ولی پاره ای از ایشان حق را عالما عامدا کتمان میکنند (۱۴۶) حق همه از ناحیه پروردگار تو است زنهاری که از دودلان مباش (۱۴۷) و برای هر جمعیتی وجهه و قبله ایست که بدان رو میکند پس بسوی خیرات هر جا که بودید سبقت بگیرد که خدا همه شما را می آورد که خدا بر همه چیز قادر است (۱۴۸) و از هر جا بیرون شدی رو بسوی قسمتی از مسجدالحرام کن و بدان

که این حق است و از ناحیه پروردگار تو است و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۴۹) و از هر جا بیرون شدی رو بسوی قسمتی از مسجد الحرام کن و هر جا هم که بودید رو بدان سو کنید تا دیگر مردم بهانه ای علیه شما نداشته باشند مگر آنهاییکه ستمکارند، پس از آنها مترس و از من حساب ببر برای اینکه نعمتم را بر شما تمام کنم باشد که راه را بیابید (۱۵۰) همانطور که رسولی در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و تزکیه تان کند و کتاب و حکمتتان بیاموزد و بشما یاد دهد آنچه را که هرگز خودتان نمی دانستید. (۱۵۱) بیان آیات این آیات اگر مورد دقت قرار گیرد، آیاتی است زنجیروار، منتظم و مترتب بر هم که داستان قبله شدن کعبه برای مسلمین را بیان می کند، پس نباید به گفتار بعضی اعتناء کرد که گفته اند: این آیات نامنظم است، آن آیه که باید جلوتر ذکر شود، عقب تر آمده، و آنکه باید عقب درآید جلو افتاده، و همچنین گفتار بعضی که گفته اند: در این آیات ناسخ و منسوخ هست، و ای بسا روایاتی هم بر تاء یبید گفتار خود آورده باشند، که به آن روایات هم نباید اعتناء کرد، چون مخالف با ظاهر آیات است. «سیقول السفهاء من الناس: ما ولیهم عن قبلتهم التي كانوا علیها؟» قبل از این آیات، داستان ابراهیم (علیه السلام) خاطر نشان میشد، که نسبت به مسئله قبله جنبه توطئه و زمینه چینی داشت، آیه مورد بحث توطئه دوم است، و نیز میخواهد جواب از اعتراض ماجراجویانی را که میخواهند حادثه ای سوژه آفرین پیش آید، تا مشغول جدال و بگومگو شوند، به رسول خود تعلیم دهد، و گفتیم: که در آیات قبل نیز زمینه مسئله قبله را چیده بود سرگذشت ابراهیم و کرامتهائی که در درگاه خدا داشت، و کرامت فرزندش اسماعیل، و دعای آن دو بزرگوار برای کعبه، و مکه، و رسول خدا (ص)، و امت مسلمان، و نیز بنا کردن خانه کعبه، و ماءموریتشان در خصوص تطهیر خانه برای عبادت را ذکر فرموده بود.

تغییر قبله از بزرگترین حوادث و از اهم احکام شرعی بود

و معلوم است که برگشتن قبله از بیت المقدس به کعبه، از بزرگترین حوادث دینی، و اهم احکام تشریحیه است، که مردم بعد از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه با آن روبرو شدند، آری در این ایام اسلام دست به انقلابی ریشه دار می زند، و معارف و حقایق خود را نشر میدهد، و معلوم است که یهود و غیر یهود در مقابل این انقلاب، ساکت نمیشینند، چون می بینند اسلام یکی از بزرگترین مفاخر دینی آنان را که همان قبله ایشان بود، از بین می برد، قبله ای که سایر ملل بخاطر آن تابع یهود و یهود در این شعار دینی متقدم بر آنان بودند. علاوه بر اینکه این تحویل قبله باعث تقدم مسلمانان، و دین اسلام می شود چون توجه تمامی امت را یکجا جمع می کند، و همه در مراسم دینی به یک نقطه رو می کنند، و این تمرکز همه توجهات به یک سو، ایشان را از تفرق نجات میدهد هم تفرق و جوهشان در ظاهر، و هم تفرق کلمه شان در باطن، و مسلما قبله شان کعبه تاءثیری بیشتر و قوی تر دارد، تا سایر احکام اسلام، از قبیل طهارت و دعا، و امثال آن، و یهود و مشرکین عرب را سخت نگران می سازد، مخصوصا یهود را که به شهادت داستانهائی که از ایشان در قرآن آمده، مردمی هستند که از همه عالم طبیعت جز برای محسوسات اصالتی قائل نیستند، و برای غیر حس کمترین وقعی نمی گذارند مردمی هستند که از احکام خدا آنچه مربوط به معنویات است، بدون چون و چرا می پذیرند، ولی اگر حکمی درباره امری صوری و محسوس از ناحیه پروردگارشان بیاید، مانند قتال و هجرت و سجده و خضوع و امثال آن، زیر بارش نمی روند، و در مقابلش به شدیدترین وجهی مقاومت میکنند. و سخن کوتاه اینکه خدای تعالی هم خبر داد که بزودی یهود بر مسئله تحویل قبله اعتراض خواهند کرد، لذا به رسول خدا (ص) تعلیم کرد: که چگونه اعتراضشان را پاسخ گوید، که دیگر اعتراض نکنند. اما اعتراض آنان این بود که خدایتعالی از قدیم الایام بیت المقدس را برای انبیاء گذشته اش قبله قرار داده بود، تحویل آن قبله بسوی کعبه که شرافت آن خانه را ندارد چه وجهی دارد؟. اگر این کار به امر خدا است، که خود، بیت المقدس را قبله کرده بود، چگونه خودش حکم خود را نقض میکند؟ و حکم شرعی خود را نسخ مینماید؟ (و یهود بطور کلی نسخ را قبول نداشت، که بیانش در آیه نسخ گذشت). و اگر به امر خدا نیست، پس خود پیامبر اسلام از صراط مستقیم منحرف، و از هدایت خدا

بسوی ضلالت گرائیده است، گو اینکه خدای تعالی این اعتراض را در کلام مجیدش نیاورده، لکن از جوابی که داده معلوم می شود که اعتراض چه بوده است.

فائده و اثر تغییر قبله و اعتراض یهود و مشرکین و پاسخ آنها

و اما پاسخ آن این است که قبله قرار گرفتن، خانه ای از خانه ها چون کعبه، و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس، و یا سنگی از سنگها چون حجر الاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن، و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد، و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد. بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام برابرند، چون همه ملک خدا هستند، هر حکمی که بخواهد و بهر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد در آنها می راند، و هر حکمی هم که بکند بمنظور هدایت خلق، و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می کند، پس او هیچ حکمی نمیکند مگر به خاطر این که بوسیله آن حکم، خلق را هدایت کند، و هدایت هم نمی کند، مگر بسوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه ترین راه بسوی کمال قوم و صلاح ایشان است. پس بنا بر این در جمله «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ»، منظور از سفیهان از مردم، یهود و مشرکین عرب است، و به همین جهت از ایشان تعبیر به ناس کرد، و اگر سفیهشان خوانند، بدان جهت بود که فطرتشان مستقیم نیست، و رایشان در مسئله تشریح و دین، خطا است، و کلمه سفاهت هم به همین معنا است، که عقل آدمی درست کار نکند، و رایی ثابتی نداشته باشد. «ما ولیهم» الخ، این کلمه از ماده (و - ل - ی) و از مصدر تولیت است، و تولیت هر چیز و هر جا به معنای پیش رو قرار دادن آنست، همچنانکه کلمه استقبال نیز باین معنا است، خدای تعالی فرموده: «فَلَنُؤَلِّقُكَ قَبْلَهُ تَرْضِيهَا»، (ما پیش رویت قبله ای قرار میدهم که آن را پسندی) این معنای تولیت است، و اما اگر کلمه نامبرده با لفظ (عن) متعدی شود، یعنی بگوئیم «ولی عن شیء»، معنایش درست به عکس می شود، یعنی معنای اعراض و رو برگرداندن از آن چیز را می دهد، نظیر کلمه (استدبار) و امثال آن. و معنای آیه اینست که سفیهان بزودی خواهند گفت: چه علتی سبب شد که ایشان را و یا روی ایشانرا از قبله ای که رو بآن نماز میخواندند برگرداند؟ چون مسلمانان تا آن روز یعنی ایامی که رسول خدا (ص) در مکه بود، و چند ماهی بعد از هجرت رو بقبله یهود و نصاری یعنی بیت المقدس نماز میخواندند. و اگر یهود در این اعتراض که قرآن حکایت کرده قبله (بیت المقدس را به مسلمانان نسبت دادند، با اینکه یهودیان در نماز بسوی بیت المقدس قدیمی تر از مسلمانان بودند، باین منظور بوده که در ایجاد تعجب و در وارد بودن اعتراض مؤثرتر باشد). و نیز اگر بجای اینکه بفرماید: (چه چیز پیامبر و مسلمین را از قبله شان برگردانید؟) فرمود: (چه چیز ایشانرا از قبله شان برگردانید) به همین جهت بود که گفتیم، چون اگر فرموده بود: (پیامبر و مسلمین را، چه علتی از قبله یهود برگردانید؟) آنطور که باید تعجب را بر نمی انگیخت، و جواب از آن با کمترین توجهی برای هر شنونده آسان بود.

در جمله «لله المشرق والمغرب» چرا شمال و جنوب ذکر نشده است؟

«قل لله المشرق والمغرب»، در این آیه از میانه جهات چهارگانه، تنها بذکر مشرق و مغرب اکتفاء شده، بدین سبب که در هر افقی سایر جهات به وسیله این دو جهت معین می شود، هم اصلیش و هم فرعیش، مانند شمال و جنوب و شمال غربی، و شرقی و جنوب غربی و شرقی. و مشرق و مغرب، دو جهت نسبی است، که در هر نقطه با طلوع و غروب آفتاب، و یا ستاره مشخص می شود، و به همین جهت هر نقطه از نقاط زمین که فرض کنی، برای خود مشرق و مغربی دارد، که دیدنی و محسوس است برخلاف دو نقطه شمال و جنوب حقیقی، هر افق، که تنها تصور می شود و محسوس نیست، و شاید بخاطر همین نکته بوده که دو جهت مشرق و

مغرب را بجای همه جهات بکار برده است. «یهدی من یشاء الی صراط مستقیم» الخ، در این جمله کلمه (صراط) نکره، یعنی بدون الف و لام آمده، و این بدان جهت است که استعداد امتهای برای هدایت بسوی کمال و سعادت، و یا به عبارتی برای رسیدن به صراط مستقیم مختلف است. «و كذلك جعلناکم امهً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس، و یكون الرسول علیکم شهیداً» کلمه (کذلک - همچنین) در تشبیه چیزی به چیزی بکار می رود، و ظاهراً در آیه شریفه میخواید بفرماید: همانطور که بزودی قبله را برایتان بر می گردانیم، تا بسوی صراط مستقیم هدایتان کنیم، همچنین شما را امتی وسط قرار دادیم.

امت وسط یعنی چه؟

بعضی از مفسرین گفته اند: معنایش این است که (مثل این جعل عجیب، ما شما را امتی وسط قرار دادیم)، لکن معنای خوبی نیست، و اما اینکه امت وسط چه معنا دارد؟ و گواهان بر مردم یعنی چه؟ باید دانست که کلمه (وسط) بمعنای چیز است که میانه دو طرف قرار گرفته باشد، نه جزو آنطرف باشد، نه جزو این طرف، و امت اسلام نسبت به مردم - یعنی اهل کتاب و مشرکین - همین وضع را دارند، برای اینکه یک دسته از مردم - یعنی مشرکین و وثنی ها - تنها و تنها جانب مادیت را گرفته، جز زندگی دنیا و استکمال جنبه مادیت خود، و به کمال رساندن لذتها، و زخازف و زینت دنیا چیز دیگری نمیخواهند، نه امید بعثی دارند، نه احتمال نشوری میدهند و نه کمترین اعتنائی بفضائل معنوی و روحی دارند. بعضی دیگر از مردم مانند نصاری، تنها جانب روح را تقویت نموده، جز به ترک دنیا و رهبانیت دعوت نمی کنند، آنها تنها دعوتشان اینست که بشر کمالات جسمی و مادی را که خدا در مظاهر این نشئه مادی ظهور داده، ترک بگویند، تا این ترک گفتن وسیله کاملی شود برای رسیدن به آن هدفی که خدا انسانرا بخاطر آن آفریده. ولی نفهمیدند که ندانسته رسیدن به آن هدف را با ابطال و درهم کوفتن راهش ابطال کرده اند، خلاصه یک دسته نتیجه را باطل کرده، و فقط به وسیله چسبیدند، و یک دسته دیگر با کوبیدن و ابطال سبب نتیجه را هم ابطال کردند. و اما امت اسلام، خدا آن را امتی وسط قرار داد، یعنی برای آنان دینی قرار داد، که متدینین به آن دین را بسوی راه وسط و میانه هدایت می کند، راهی که نه افراط آنطرف را دارد، و نه تفریط اینطرف را، بلکه راهی که هر دو طرف را تقویت می کند، هم جانب جسم را، و هم جانب روح را البته بطوریکه در تقویت جسم از جانب روح عقب نمانند، و در تقویت روح از جانب جسم عقب نمانند، بلکه میانه هر دو فضیلت جمع کرده است. (و این روش مانند همه آنچه که اسلام بدان دعوت نموده، بر طبق فطرت و ناموس خلقت است)، چون انسان دارای دو جنبه است، یکی جسم، و یکی روح، نه جسم تنها است، و نه روح تنها، و در نتیجه اگر بخواهد به سعادت زندگی برسد، به هر دو کمال، و هر دو سعادت نیازمند است، هم مادی و هم معنوی.

مراد از شهداء علی الناس

و چون این امت وسط و عدل است، لذا هر دو طرف افراط و تفریط باید با آن سنجش شود، پس به همین دلیل شهید بر سایر مردم هم که در دو طرف قرار دارند هست، و چون رسول اسلام (ص) مثل اعلای این امت است، لذا او شهید بر امت است، و افراد امت باید خود را با او بسنجند، و او میزانی است که حال آحاد و تک تک امت با آن وزن میشود، و امت میزانی است که حال سایر امت ها با آن وزن میشود، و خلاصه مردمی که در دو طرف افراط و تفریط قرار دارند، باید خود را با امت اسلام بسنجند، و بافراط و تفریط خود متوجه شوند. این آن معنایی است که بعضی از مفسرین در تفسیر آیه بیان کرده، و گفتار وی هر چند در جای خود صحیح و دقیق است، الا اینکه با لفظ آیه منطبق نیست برای اینکه درست است که وسط بودن امت، مصحح آنست که امت نامبرده میزان و مرجع برای دو طرف افراط و تفریط باشد، ولی دیگر مصحح آن نیست که شاهد بر دو طرف هم باشد و یا دو طرف را مشاهده بکند، چون خیلی روشن است که هیچ تناسبی میانه وسط بودن به این معنا و شاهد بودن نیست. علاوه بر اینکه در اینصورت

دیگر وجهی نیست که بخاطر آن متعرض شهادت رسول بر امت نیز بشود، چون شاهد بودن رسول بر امت نتیجه شاهد بودن و وسط بودن امت نیست، تا وقتی این را خاطر نشان کرد آن را هم بعنوان نتیجه خاطر نشان سازد، همانطور که هر غایت را بر مغمیا و هر غرض را بر ذی غرض مترتب می کنند.

شهادت در آیه، از حقائق قرآنی است و در موارد متعددی از قرآن ذکر شده

از این هم که بگذریم شهادتی که در آیه آمده، خود یکی از حقایق قرآنی است، که منحصر در اینجا ذکر نشده، بلکه در کلام خدای سبحان مکرر نامش برده شده، و از مواردی که ذکر شده بر می آید که معنایی غیر این معنا دارد، اینک موارد قرآنی آن. «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید، و جنابک علی هولاء شهیدا»، (پس چگونه اند، وقتی که ما از هر امتی شهیدی بیاوریم، و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم)؟ «و یوم نبعث من کل امه شهیدا، ثم لا یؤذن للذین کفروا، و لا هم یستعتبون» (و روزیکه از هر امتی شهیدی مبعوث کنیم و دیگر بآنان که کافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذیرفته نشود) «و وضع الکتاب و جیء بالنبیین، و الشهداء»، (و کتاب را می گذارند، و انبیاء و شهداء را می آورند) بطوریکه ملاحظه می کنید، در این آیات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش بر می آید که منظور از شهادت، شهادت بر اعمال آنها، و نیز بر تبلیغ رسالت است، همچنانکه آیه: «فلنستلن الذین ارسل الیهم، و لنستلن المرسلین»، (سوگند که از مردمی که فرستادگان بسویشان گسیل شدند، و نیز از فرستادگان پرسش خواهیم کرد) نیز باین معنا اشاره می کند، چون هر چند که این پرسش در آخرت و در قیامت صورت می گیرد، ولی تحمل این شهادت در دنیا خواهد بود، همچنانکه آیه: «و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم، فلما توفیتنی، کنت انت الرقیب علیهم، و انت علی کل شیء شهید»، (من تا در میانه آنان بودم، شاهد بر آنان بودم، ولی همینکه مرا میراندی، دیگر خودت مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی شهید و مراقبی) هم که حکایت کلام عیسی (علیه السلام) است و نیز آیه «و یوم القیمه یكون علیهم شهیدا»، (روز قیامت عیسی بر مردم خود گواه است) همین معنا را دست می دهد. و پر واضح است که حواس عادی و معمولی که در ما است، و نیز قوای متعلق به آن حواس، تنها و تنها میتواند شکل ظاهری اعمال را ببیند، و گیرم که ما شاهد بر اعمال سایر آنها باشیم در صورتیکه بسیاری از اعمال آنها در خلوت انجام میشود تازه تحمل شهادت ما از اعمال آنها تنها مربوط به ظاهر و موجود آن اعمال میشود، نه آنچه که برای حس ما معدوم، و غایب است، و حقایق و باطن اعمال، و معانی نفسانی از کفر و ایمان و فوز و خسران و بالاخره هر آنچه که از حس آدمی پنهان است، که راهی برای درک و احساس آن نیست احوالی درونی است، که مدار حساب و جزای رب العالمین در قیامت و روز بروز سریره ها بر آنست، همچنانکه خودش فرمود: «ولکن یؤخذکم بما کسبت قلوبکم»، خدا شما را بآنچه در دلهایتان پیدا شده مواخذه می کند. پس این احوال چیزی نیست که انسان بتواند آنرا درک نموده، و بشمارد، و از انسانهای معاصر تشخیص دهد، تا چه رسد به انسانهای غایب، مگر کسی که خدا متولی امر او باشد، و بدست خود اینگونه اسرار را برای او کشف کند، که وجود چنین فردی از آیه «و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق و هم یعلمون»، (این خدایان دروغین که مشرکین بجای خدا میخوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها مالک شفاعت کسی است که به حق شاهد باشد، و هم علم داشته باشند) استفاده میشود که عیسی (علیه السلام) بطور قطع از این افراد است، که خدایتعالی درباره اش فرموده که از شهیدان است همچنانکه در دو آیه قبل گذشت، پس او شهید بحق است، و عالم به حقیقت.

معنای صحیح شهادت در آیات قرآنی، تحمل دیدن حقائق اعمال مردم است

و خلاصه کلام این شد که شهادت مورد نظر آیه، این نیست که بقول آن مفسر، امت دارای دینی کامل و جامع حوائج جسمانی و روحانی باشد، چون علاوه بر اینکه معنایی است خلاف ظاهر کلمه شهادت، خلاف ظاهر آیات شریفه قرآن نیز هست. بلکه

عبارتست از تحمل - دیدن - حقایق اعمال، که مردم در دنیا انجام می دهند، چه آن حقیقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقیاد، و چه تمرد. و سپس در روز قیامت بر طبق آنچه دیده شهادت دهد، روزی که خدایتعالی از هر چیز استشهاد می کند، حتی از اعضاء بدن انسان شهادت می گیرد، روزی که رسول می گوید: «یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا»، (پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند). و معلوم است که چنین مقام کریمی شاءن همه امت نیست، چون کرامت خاصه ایست برای اولیاء طاهرین از ایشان، و اما صاحبان مرتبه پائین تر از اولیاء که مرتبه افراد عادی و مؤمنین متوسط در سعادت است، چنین شهادتی ندارند، تا چه رسد به افراد جلف و تو خالی، و از آن پائین تر، فرعونهای طاغی این امت، (که هیچ عاقلی جرات نمی کند بگوید این طبقه از امت نیز مقام شهادت بر باطن اعمال مردم را دارا هستند). انشاءالله بزودی در ذیل آیه: «و من یطع الله و الرسول، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین، و حسن اولئک رفیقا»، خواهی دید: که کمترین مقامی که این شهداء - یعنی شهدای اعمال - دارند، اینست که در تحت ولایت خدا، و در سایه نعمت اویند، و اصحاب صراط مستقیم هستند، که در تفسیر آیه «صراط الذین انعمت علیهم»، اجمالش گذشت. پس مراد از شهید بودن امت، این است که شهداء نامبرده و دارای آن خصوصیات، در این امت هستند، همچنانکه در قضیه تفضیل بنی اسرائیل بر عالمیان معنایش اینست که افرادی که بر همه عالمیان برتری دارند، در این امتند، نه اینکه تک تک بنی اسرائیلیان بر عالمیان برترند، بلکه وصف بعض را به کل نسبت داده، برای اینکه این بعض در آن کل هستند، و از آن جمعیتند، پس شهید بودن امت اسلام به همین معناست، که در این امت کسانی هستند که شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشد. حال اگر بگوئی آیه: «و الذین آمنوا بالله و رسوله، اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم»، (کسانی که بخدا و فرستادگانش ایمان می آورند، آنان نزد پروردگارشان صدیقین و شهداء هستند)، دلالت دارد بر اینکه عموم مؤمنین شهداء هستند. در جواب می گوئیم: (اگر جمله عند ربهم) نبود درست بود، ولیکن این جمله می فهماند که چنین کسانی نزد پروردگارشان یعنی در قیامت از شهداء خواهند بود، پس معلوم می شود در دنیا دارای این مقام نیستند، نظیر آیه «و الذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان، الحقنا بهم ذریتهم»، (کسانی که ایمان آوردند، و ذریه شان در ایمان پیرویشان کردند ما ذریه شان را به ایشان ملحق می کنیم)، علاوه بر اینکه آیه ای که ذکر گردید مطلق است، و دلالت دارد بر اینکه همه مؤمنین در همه امتهای نزد خدا شهید میشوند، بدون اینکه مؤمنین این امت خصوصیتی داشته باشند، پس شما نمیتوانید به این آیه استدلال کنید بر این که مؤمنین این امت همه شهیدند، و بفرضی که استفاده از آیه را بپذیرید، و بگوئید. مراد از آنان که ایمان آوردند همه مسلمانان نیستند، بلکه پیشگامان از ایشانند، یعنی امت دست اول که درباره شان فرموده: «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار» الخ، ما نیز در پاسخ میگوئیم: باز هم دعوی شما را که همه امت دست اول شهید باشند اثبات نمی کند. و اگر بگوئی وسط قرار دادن این امت چه ربطی دارد به اینکه بعضی از افرادش شاهد بر اعمال، و رسول شاهد بر شاهدان باشد؟ پس در هر حال اشکال وارد است، هم بتقریب سابق و هم به این تقریب، در جواب میگوئیم معنای شهادت غایتی است که در آیه شریفه متفرع بر وسط بودن امت شده، قهرا وسط بودن معنایی است که شهادت و شهداء را دنبال دارد، بدلیل اینکه در سوره حج فرموده: «یا ایها الذین آمنوا ارکعوا، و اسجدوا، و اعبدوا ربکم، و اقلعوا الخیر، لعلکم تفلحون، و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج، مله ابیکم ابراهیم، هو سمیکم المسلمین من قبل، و فی هذا، لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکنونوا شهداء علی الناس، فاقیموا الصلوة، و اتوا الزکوة، و اعتصموا بالله، هو مولیکم، فنعم المولی و نعم النصیر»، (ای کسانی که ایمان آوردید، رکوع و سجده کنید، و پروردگار خود را بپرستید، و عمل خیر انجام دهید، باشد که رستگار گردید. در راه خدا آنطور که شایسته او باشد جهاد کنید، او شما را برگزید، و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد، این همان ملت و کیش پدرتان ابراهیم است، او شما را از پیش و هم در این عصر مسلمان نام نهاد، و تا رسول شهید بر شما، و شما شهیدان بر مردم باشید، پس نماز بپا دارید، و زکات دهید، و به خدا تمسک کنید، که او سرپرست شما است، و چه مولای خوبی، و چه ناصر خوبی). چون در این آیه شریفه

شهید بودن رسول بر شهیدانی که شهدای بر مردمند و شهید بودن آنها بر مردم، متفرع شده است. بر (اجتباء - برگزیدن)، و نیز بر نبودن حرج در دین، آنگاه دین را تعریف کرده باینکه همان ملت ابراهیم است، که قبل از این شما را مسلمان نامید، همانجا که از پروردگارش مسئلت کرد: «و من ذریتنا امه مسلمة لک»، (و خدایتعالی دعایش را مستجاب نموده، شما را مسلمان کرد، یعنی تسلیم احکام و اوامر خود کرد، بدون اینکه حتی یک عصیان و استنکاف داشته باشید، و به همین جهت حرج در دین را از شما برداشت، تا هیچیک از احکامش بر شما دشوار نباشد. پس شما را که اجتباء شده اید، و شما را که بسوی صراط مستقیم هدایت گشته، تسلیم احکام و اوامر پروردگارتان شده اید، و اگر ما شما را (اجتباء و هدایت و تسلیم) کردیم، برای این بود که رسول، شاهد بر شما شود، و شما شاهد بر مردم شوید، یعنی واسطه میانه رسول و مردم باشید، از یک طرف متصل بمردم باشید، و از طرفی دیگر به رسول. در اینجاست که دعای ابراهیم در شما و در رسول مصداق می یابد، چون آن جناب عرضه داشت: «ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم، یتلوا علیهم آیاتک، و یعلمهم الکتاب و الحکمۃ، و یرزقهم»، (پروردگار ما در میانه امت مسلمه رسولی برانگیز، تا آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمتشان بیاموزد، و تزکیه شان کند) در نتیجه شما امت مسلمه ای می شوید که رسول علم کتاب و حکمت را در قلوبتان ودیعه می سپارد، و به تزکیه او مزگی می شوید، و با در نظر گرفتن این که تزکیه بمعنای تطهیر از پلیدیهای قلبی، و خالص کردن دل برای عبودیت است، و معنای اسلام هم به بیانی که گذشت همین است، روشن می شود که شما امت مسلمه ای می شوید خالص در عبودیت برای خدا، و رسول در این مقام پیشقدم و هادی و مربی شما است او در این مقام تقدم بر همه دارد و شما واسطه اید برای رساندن مردم به او و در اول آیه و آخر آن قرینه هائی است که بر آنچه ما از آیه استفاده کردیم دلالت میکند، دلالتی که بر هیچ متدبری پوشیده نیست که انشاءالله توضیحش در جای خودش می آید.

معنای صحیح وسط بودن امت واسطه بودن امت بین رسول و مردم است

پس، از آنچه گفتیم چند مطلب روشن گردید. اول اینکه وسط بودن امت هر دو نتیجه را دنبال دارد، یعنی جمله «و تکنونوا شهداء علی الناس»، و جمله «لیکون الرسول علیکم شهیدا»، هر دو نتیجه و لازمه وسط بودن امت است. دوم اینکه وسط بودن امت، به این معنا است که میانه رسول و مردم واسطه اند نه آنطور که آن مفسر گفت ملت و دین اسلام میانه افراط و تفریط، و میانه دو طرف تقویت روح و تقویت جسم واسطه باشد. سوم اینکه آیه شریفه مورد بحث، بحسب معنا مرتبط است به آیاتی که دعای ابراهیم را حکایت می کرد، و اینکه شهادت از شئون امت مسلمه ایست که آنجناب از خدا درخواست نمود. حال که این سه نکته را بعنوان نتیجه گیری شنیدی، باید بدانی که شهادت بر اعمال، بطوری که از کلام خدای تعالی بر می آید، مختص به شهیدان از مردم نیست، بلکه هر کسی و هر چیزی که کمترین ارتباطی با اعمال مردم دارد، او نیز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائکه، و زمان، و مکان، و دین، و کتاب، و جوارح بدن، و حواس، و قلب، که همگی اینها شاهد بر مردم هستند. و از خود کلمه شهادت فهمیده می شود: آن شاهدی که از میانه نامبردگان در روز قیامت حاضر می شود، شاهدی است که در این نشئه دنیوی نیز حضور دارد و یک نحوه حیاتی دارد که بوسیله آن، خصوصیات اعمال مردم را درک می کند و خصوصیات نامبرده در او نقش می بندد، و اینهم لازم نیست که حیات در هر چیزی به یک سنخ باشد، مثلاً حیات در همه، از سنخ حیاتی باشد که در جنس حیوان هست، همه خواص و آثار آنرا داشته باشد تا بگوئی: ما به ضرورت می بینیم که مثلاً مکان و زمان چنین شعوری ندارند، چون دلیلی نداریم بر اینکه انحاء حیات منحصر در یک نحو است. این بود اجمال گفتار ما در این مقام، و انشاءالله تعالی تفصیل هر یک از این مجملات در محل مناسبش خواهد آمد. «و ما جعلنا القبله التي کنت علیها، الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه» در این آیه شریفه دو سؤال است یکی اینکه چرا فرمود (ما بدانیم و نفرمود من بدانم)؟ دوم اینکه مگر خدا نمی داند که میخواهد با تغییر قبله، علم حاصل کند؟ در جواب سؤال اول میگوئیم مراد باینکه می فرماید: لنعلم تا بدانیم، با اینکه خدا یکی است یا علم رسل و

انبیاء است مثلاً- از این باب که بزرگان وقتی سخن می گویند، از قبل خود و اطرافیان خود سخن میگویند، و تکیه کلامشان (ما) است، مثل اینکه امیر لشکر میگوید: ما فلانی را کشتیم، و فلانی را زندان کردیم، با اینکه اینکارها را خود امیر نکرده، بلکه کارکنانش کرده اند، در جواب از سؤال دوم میگوئیم مراد، علم عینی و فعلی خدایتعالی است، که با خلقت و ایجاد حاصل میشود، نه آن علم که قبل از ایجاد داشته است.

غرض خداوند از تغییر قبله

و کلمه (انقلاب بر دو عقب)، کنایه است از اعراض، چون انسان - که در حال قیام روی پاشنه می ایستد - وقتی روی خود بطرفی برگرداند، روی پاشنه خود می چرخد، بدین جهت روگردانی و اعراض را به این عبارت تعبیر می کنند، نظیر تعبیر به پشت خود رو کردن، در آیه «و من یولهم یومئذ دبره» و ظاهر آیه این است که میخواهد توهمی را که احیاناً ممکن است در سینه مؤمنین خلجان کند، دفع نماید، و آن توهم این است که فلسفه برگرداندن قبله، و نسخ قبله قبلی چیست؟ و تکلیف نمازهاییکه تاکنون رو به بیت المقدس خوانده ایم چه میشود؟ و از این هم بر می آید که مراد به قبله ای که رسول خدا (ص) بر آن بود، همان بیت المقدس است، نه کعبه، پس هیچ دلیلی نیست بر اینکه بگوئیم: بیت المقدس دو بار و کعبه هم دو بار قبله شده، چون اگر مراد بقبله در آیه کعبه باشد، لازمه اش همین میشود (چون می فرماید: ما امروز آن قبله را که قبلاً رو بآن می ایستادی، قبله نکردیم مگر برای چه و چه). و سخن کوتاه اینکه جای این معنا بود که در سینه مؤمنین این توهم ایجاد شود که اولاً وقتی بنای خدای تعالی بر این بود که بالاخره کعبه را قبله مسلمانان کند، چرا از همان روز اول نکرد؟ و گذاشت مدتی مسلمانان رو به بیت المقدس نماز بخوانند؟ لذا خدای تعالی برای دفع این توهم خاطر نشان کرد، که تشریح احکام جز بخاطر مصالحی که برگشتنش به تربیت و تکمیل مردم است صورت نمی گیرد، منظور از تشریح احکام هم تربیت و تکمیل مردم است، و هم جداسازی مؤمنین از غیر مؤمنین است، و هم مشخص کردن فرمانبران از عاصیان متمرّد، و آن سببی که باعث شد که قبله یهودیان را مدتی قبله شما مسلمانها قرار دهیم، عیناً همین ها بود که گفتیم. پس مراد به جمله: «الا لعلم من یتبع الرسول» این است که ما خواستیم مشخص کنیم، چه کسی تو را پیروی می کند؟ و چه کسی نمی کند؟ و اگر نفرمود (من یتبعک، چه کسی تو را پیروی می کند)، بلکه فرمود (چه کسی رسول را) برای این بود که با ذکر کلمه (رسول) بفهماند: صفت رسالت در این جداسازی دخالت داشته، و مراد به جعل قبله سابق، جعل آن در حق مسلمانان است، و گرنه اگر مراد مطلق جعل باشد، آنوقت مراد بر رسول هم مطلق رسول میشود، نه رسول اسلام، و دیگر در آیه التفاتی بکار نرفته، به سیاق طبعیش جریان یافته بود، چیزیکه هست این احتمال مختصری بعید بنظر می رسد. و ثانیاً آن نمازهاییکه مسلمانان بسوی بیت المقدس خواندند تکلیفش چیست؟ چون در حقیقت نماز بطرف غیر قبله بوده، و باید باطل باشد، از این توهم هم جواب میدهد: قبله مادام که نسخ نشده قبله است، چون خدای تعالی هر وقت حکمی را نسخ می کند، از همان تاریخ نسخ از اعتبار می افتد، نه اینکه وقتی امروز نسخ کرد دلیل باشد بر اینکه در سابق هم بی اعتبار بوده، و این خود از راءفت و رحمتی است که به مؤمنین دارد، و عهده دار بیان این جواب جمله: «و ما کان الله لیضیع ایمانکم، ان الله بالناس لروف رحیم» الخ است، و فرق میانه راءفت و رحمت بعد از آنکه هر دو در اصل معنا مشترکند، این است که راءفت مختص به اشخاص مبتلا و بیچاره است، و رحمت در اعم از آنان و از غیر آنان استعمال میشود.

در برابر سرزنش تفاخر یهود، پیامبر منتظر رسیدن حکم تغییر قبله بود

«قد نری تقلب وجهک فی السماء، فلنو لینک قبله ترضیها» الخ از این آیه بدست می آید که رسول خدا (ص) قبل از نازل شدن حکم تغییر قبله، یعنی نازل شدن این آیه، روی خود را در اطراف آسمان می گردانده، و گمانه انتظار رسیدن چنین حکمی را می

کشیده، و یا توقع رسیدن وحیی درامر قبله داشته، چون دوست میداشته خدایتعالی با دادن قبله ای مختص به او و امتش، احترامش کند، نه اینکه از قبله بودن بیت المقدس ناراضی بوده باشد، چون حاشا بر رسول خدا (ص) از چنین تصویری، همچنانکه از تعبیر «ترضیها»، در جمله «فلنو لینک قبله ترضیها» فهمیده میشود: قبله اختصاصی را دوست میداشته، نه اینکه از آن قبله دیگر بدش می آمده آری دوست داشتن چیزی باعث دشمن داشتن خلاف آن نیست. بلکه بطوریکه از روایات وارده در داستان، و شائن نزول این آیه بر می آید یهودیان مسلمانان را سرزنش می کرده اند: که شما قبله ندارید، و از قبله ما استفاده می کنید، و با بیت المقدس به مسلمانان فخر می فروختند، رسول خدا (ص) از این باب ناراحت میشد، شبی در تاریکی از خانه بیرون شد، و روی بسوی آسمان گردانید، منتظر بود وحیی از ناحیه خدای سبحان برسد، و این اندوهش را زایل سازد، پس این آیه نازل شد، و بفرضی که آیه ای نازل میشد، بر اینکه قبله شما مسلمانان هم همان قبله سابق است، باز حجتی میشد برای آنجناب علیه یهود، چون نه رسول خدا (ص) ننگ داشت از اینکه رو بقبله یهودیان نماز بخواند، و نه مسلمانان زیرا عبد بغیر اطاعت و قبول، شائنی ندارد، لکن آیه شریفه قبله ای جدید برای مسلمانان معین کرد، و سرزنش یهود و تفاخر آنها را خاتمه داد، علاوه بر اینکه تکلیف مسلمانان را یکسره کرد، هم حجتی برای آنان شد، و هم دلشان خشنود گشت.

تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه (شطر المسجد الحرام)

«فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره» کلمه (شطر) بمعنای بعض است، و منظور از بعض مسجد الحرام همان کعبه است، و اگر صریحا فرمود «فول وجهک الکعبه»، و یا «فول وجهک البیت الحرام» برای این بود که هم مقابل حکم قبله قبلی قرار گیرد، که شطر مسجد اقصی - یعنی صخره معروف در آنجا - بود، نه همه آن مسجد. و لذا در اینجا هم فرمود: شطر مسجد حرام - یعنی کعبه -، و هم اینکه با اضافه کردن شطر بر کلمه مسجد، بفهماند که مسجد نامبرده مسجد حرام است، و اگر می فرمود شطر الکعبه، یا شطر البیت الحرام این مزیت از بین میرفت. در آیه شریفه اول حکم را مختص به رسول خدا (ص) کرده، فرمود: (پس روی خود بجانب بعضی از مسجد الحرام کن)، و سپس حکم را عمومیت داده، به آن جناب و به عموم مؤمنین خطاب می کند: که (هر جا بودید روی خود بدانسو کنید) و این خود مؤید این احتمال است که آیه نامبرده وقتی نازل شد، که رسول خدا (ص) با مسلمانان مشغول نماز بوده، و معلوم است که در چنین حالی، اول باید به پیشنهاد بگویند: روی خود برگردان، و بعدا به عموم بگویند: شما هم روی خود برگردانید و برای همیشه و بر همه مسلمانان واجب است که اینکار را بکنند.

کتاب اهل کتاب مشتمل بر این حکم تحویل قبله بوده است

«و ان الذین اتوا الکتاب، لیعلمون انه الحق من ربهم» می فرماید اهل کتاب میدانند که این برگشتن قبله حق است و از ناحیه خداست، و این بدان جهت می فرماید، که کتب آسمانی ایشان صریحا بر نبوت رسول خدا (ص) پیشگوئی کرده بود، و یا صریحا گفته بود: که قبله این پیغمبر صادق، قسمتی از مسجد الحرام است، هر کدام باشد، پس جمله: «اتوا الکتاب» می رساند که کتاب اهل کتاب مشتمل بر حقیقت این تحویل، و این حکم بوده، حال یا بدلالت مطابقی، (و از نشانه های او این است که قبله امت خود را بسوی کعبه بر می گرداند)، و یا بدلالت ضمنی (او پیغمبری است صادق که هر کاری بکند درست و حق و از طرف پروردگار عالم می کند). و خدا از اینکه اهل کتاب حق را کتمان می کنند، و علمی که به کتاب خود دارند اظهار ننموده، آنرا احتکار می کنند، غافل نیست. «و لئن اتیت الذین اتوا الکتاب بکل آیه» این جمله سرزنش است از اهل کتاب، که پایه عناد و لجاجت آنها را می رساند، و می فهماند که اگر از پذیرفتن دعوت تو امتناع می ورزند، نه از این جهت است که حق برایشان روشن نشده، چون علم یقینی دارند باینکه دعوت تو حق است، و در آن هیچ شکی ندارند، بلکه جهتش این است که آنان در دین خدا عناد، و در

برابر حق لجبازی دارند، و این همه اعتراضها و فتنه انگیزیهایشان تنها بدین جهت است و بس، شاهدش هم گذشته از دلیل و برهان این است که اگر تمامی معجزاتی که تصور شود برایشان بیاوری، خواهی دید که باز هم قبله تو را برسمیت نخواهند شناخت، و همچنان بر عناد و جحود خود ادامه خواهند داد. «و ما انت بتابع قبلتهم»، (تو نمیتوانی پیرو قبله ایشان باشی)، برای اینکه تو از ناحیه پروردگارت حجت و برهان داری ممکن هم هست جمله نامبرده نهی بصورت خبر باشد، یعنی تو نباید چنین کنی. «و ما بعضهم بتابع قبله بعض» (یعنی خود یهودیان و نصاری نیز قبله یکدیگر را قبول ندارند)، یهودیان هر جا که باشند، رو به صخره بیت المقدس می ایستند، ولی مسیحیان هر جا باشند رو بطرف مشرق می ایستند، پس نه این قبله آنرا قبول دارد، و نه آن قبله این را، و اگر بررسی چرا؟ میگویم برای پیروی از هوی و هوس و بس. «و لئن اتبعت اهوائهم، من بعد ما جاءك من العلم»، در این جمله رسول گرامی خود را تهدید می کند ولی در حقیقت از باب (پسر بتو می گویم داماد تو بشنو) است، و معنا متوجه بامت است، میخواهد اشاره کند باینکه اگر کسی تمرد کند، اهواء یهود را پیروی کرده، و به همین جهت ستمکار است. «الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه، كما يعرفون أبناءهم» ضمیر در «يعرفونه» به رسولخدا (ص) بر می گردد، نه به کتاب، چون این معرفت را تشبیه کرده به معرفت فرزندان، و این تشبیه در انسانها درست است، نه اینکه کتاب را تشبیه به انسان کنند، هرگز کسی نمیگوید: فلانی این کتاب را می شناسد، همانطور که پسر خودش را می شناسد، علاوه بر اینکه سیاق کلام که درباره رسولخدا و وحی که تحویل قبله باو است، اصلا ربطی به کتاب اهل کتاب ندارد، پس معنای جمله این است: که اهل کتاب پیامبر اسلام را می شناسند، آنطور که بچه های خود را می شناسند، بخاطر اینکه تمامی خصوصیات آنجناب را در کتب خود دیده اند، ولی با این حال طائفه ای از ایشان عالما عامدا معلومات خود را کتمان می کنند.

وجه التفات از حضور به غیبت در آیه شریفه

و بنابراین در آیه شریفه التفاتی از حضور به غیبت بکار رفته، چون با اینکه روی سخن با رسولخدا (ص) است، در عین حال نمی فرماید: (آنها که کتابشان داده ایم تو را می شناسند)، بلکه می فرماید: (او را می شناسند) کانه رسولخدا (ص) را غایب حساب کرده، و خطاب را به مؤمنین کرده است، و این بخاطر این بوده که توضیح دهد: امر رسولخدا (ص) نزد اهل کتاب واضح است، و این نظم و اسلوب نظیر سخن گفتن کسی است که با جماعتی حرف می زند، ولی خطاب را متوجه یکی از آنها می کند، تا فضیلت او را آشکار سازد، و این سیاق را همچنان ادامه می دهد و با او حرف می زند، و دیگران می شنوند، تا برسند بمطلبی که مربوط به شخص آن یکنفر است، وقتی باینجا می رسد، روی خود از او گردانده، متوجه جماعت حاضر در مجلس می کند، و چون آن مطلب بسر رسید، دوباره رو بآن شخص نموده سخنان خود را ادامه می دهد، این مثال را بدان جهت زدیم، تا متوجه شوی التفات در آیه بخاطر چه بوده است. «الحق من ربك فلا تکنون من الممترین» این جمله بیان سابق را تاءکید می کند، و نهی از شک را تشدید می نماید، چون امتراء همان شک و ارتیاب است، و ظاهر خطاب متوجه به رسولخدا (ص)، و باطن و معنای آن به امت است. «و لكل وجهه هو موليها فاستبقوا الخيرات» کلمه «وجهه» بمعنای چیز است که آدمی رو به آن می کند، مانند قبله، که آن نیز بمعنای چیزی است که انسان متوجه آن میشود، در این آیه بیان سابق را خلاصه نموده عبارت اخرائی می آورد، تا مردم را هدایت کند، به اینکه مسئله قبله را تعقیب نکنند، و بیش از این در باره آن بگومگو راه نیندازند، و معنایش این است که هر قوم برای خود قبله ای دارند، که بر حسب اقتضای مصالحشان برایشان تشریح شده است. خلاصه، قبله یک امر قراردادی و اعتباری است، نه یک امر تکوینی ذاتی، تا تغییر و تحول نپذیرد، با این حال، دیگر بحث کردن و مشاجره براه انداختن درباره آن فائده ای برای شما ندارد، این حرف ها را بگذارید، و بدنبال خیرات شتاب بگیرید، و از یکدیگر سبقت جوئید که خدایتعالی همگی شما را در روزی که شکی در آن نیست جمع می کند، ولو هر جا که بوده باشید. که خدا بر هر چیزی توانا است. این را هم باید دانست که آیه مورد

بحث همانطور که با مسئله قبله انطباق دارد، چون در وسط آیات قبله قرار گرفته، همچنین می‌تواند با یک مسئله تکوینی منطبق باشد، و بخواهد از قضاء و قدری که برای هر کسی از ازل تقدیر شده خبر دهد، و جمله «فاستبقوا الخیرات» بخواهد بفهماند: که احکام و آداب برای رسیدن به همان مقدرات تشریح شده، که انشاءالله در بحثی که پیرامون خصوص قضاء و قدر خواهیم داشت، بیان مفصل آن می‌آید. «و من حیث خرجت، فول وجهک شطر المسجد الحرام» الخ، بعضی از مفسرین گفته‌اند: معنای این آیه این است که از هر جا که بیرون شده و به هر جا که وارد شدی، روی خود بسوی مسجد الحرام کن، بعضی دیگر گفته‌اند: معنایش این است که از هر شهری در آمدی، ممکن هم هست مراد به جمله «و من حیث خرجت» الخ مکه باشد که رسول خدا (ص) از آنجا بیرون آمد، و آیه «من قریتک التی اخرجتک» از آن خبر می‌دهد، و معنایش اینست که رو به کعبه ایستادن حکمی است ثابت برای تو، چه در مکه و چه در شهرهای دیگر، و سرزمینهای دیگر و جمله: «و انه للحق من ربک، و ما الله بغافل عما تعملون»، همین معنا را تاء کید و تشدید می‌کند. «و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام، و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره» الخ اگر این جمله را به عین عبارت قبلی تکرار کرد بعید نیست برای این بوده باشد که بفهماند: حکم نامبرده در هر حال ثابت است و مثل این است که کسی بگوید: (در برخاستنت از خدا بترس و در نشستنت از خدا بترس، و در سخن گفتنت از خدا بترس و در سکوتت از خدا بترس) که منظور گوینده اینست که همیشه و در هر حال ملازم تقوی باش و تقوی را همواره با خود داشته باش و اگر بجای آن عبارت می‌گفت: (از خدا پرهیز، وقتی برخاستی و نشستی و سخن گفتی و سکوت کردی) این نکته را نمی‌فهماند و در آیه مورد بحث معنایش این است که رو بسوی قسمتی از مسجد الحرام بکن هم از همان شهری که از آن بیرون شدی و هم از هر جای دیگری که بودید رو بسوی آن قسمت کنید.

سه فائده برای حکم قبله

«ثلا یكون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم، فلا تخشوه، و اخشونی» الخ، در این جمله سه فائده برای حکم قبله که در آن شدیدترین تاء کید را کرده بود، بیان می‌کند. اول اینکه یهود در کتابهای آسمانی خود خوانده بودند که قبله پیامبر اسلام (ص) کعبه است نه بیت المقدس، همچنانکه قرآن کریم از این جریان خبر داده، می‌فرماید: «و ان الذین اتوا الکتاب لیعلمون انه الحق، من ربهم» که ترجمه اش گذشت و اگر حکم تحویل قبله نازل نمی‌شد، حجت یهود علیه مسلمین تمام بود، یعنی می‌توانستند بگویند: این شخص پیغمبری نیست که انبیاء گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولی بعد از آمدن حکم تحویل قبله و التزام بآن و عمل بر طبقش، حجت آنان را از دستشان می‌گیرد، مگر افراد ستمگری از ایشان زیر بار نروند. «الا الذین ظلموا منهم» این استثناء منقطع، و بدون مستثنی منه و بمعنای (لکن) است، و آیه چنین معنا می‌دهد که (لکن کسانی که از ایشان ستمکارند و تابع هوی و هوس هستند، همچنان بر اعتراض بیجای خود ادامه می‌دهند، پس زنهار که از ایشان حسابی نبوی، چون پیرو هوی و ظالمند، و خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند و تنها از من حساب ببر). دوم اینکه پی‌گیری و ملازمت این حکم، مسلمانان را به سوی تمامیت نعمتشان و کمال دینشان سوق می‌دهد که بزودی در تفسیر آیه: «الیوم اکملت لکم دینکم، و اتممت علیکم نعمتی»، انشاءالله تعالی معنای تمامیت نعمت را بیان خواهیم کرد. سوم اینکه در آخر آیه فرموده: «لعلکم تهتدون» که خدای تعالی اظهار امیدواری به هدایت مسلمانان به سوی صراط مستقیم کرده، و در سابق آنجا که درباره: «اهدنا الصراط المستقیم» بحث می‌کردیم، درباره اهداء سخن گفتیم. بعضی از مفسرین گفته‌اند: اینکه در آیه تحویل قبله فرموده: «و لاتم نعمتی علیکم، و لعلکم تهتدون» و نیز در آیه فتح مکه نظیر آنرا آورده، و فرموده: «انا فتحنا لک فتحا مبینا، لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاءخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما»، خود دلیل بر این است که در آیه مورد بحث هم بشارتی است به فت ح مکه.

توضیح اینکه و لایم نعمتی علیکم در آیه تحویل قبله بشارتی است بر فتح مکه

توضیح اینکه: کعبه در صدر اسلام پر بود از بت های مشرکین و وثن های ایشان، و خلاصه بت در آنجا حاکم بود و در ایامی که این آیه نازل می شد، هنوز اسلام قوت و شوکتی بخود نگرفته بود، خدای تعالی رسول خود را هدایت کرد باینکه رو به بیت المقدس نماز بخواند، چون بیت المقدس قبله یهودیان بود، که هر چه باشد دینشان باسلام نزدیک تر از دین مشرکین بود، ولی بعد از آنکه رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرد و زمان فرا رسیدن فتح مکه نزدیک شد، و انتظار فرمان الهی به تطهیر کعبه از پلیدی بتها، شدید گردید. در چنین شرائطی دستور برگشتن قبله بسوی کعبه صادر شد و این خود نعمت بس بزرگی بود، که خدا مسلمانان را بدان اخت صاص داد، آنگاه در ذیل همین فرمان وعده فرمود: که بزودی نعمت و هدایت را بر تو تمام خواهد کرد، یعنی کعبه را از پلیدی های اصنام خواهد پرداخت، آنچنانکه فقط خدا در آن عبادت شود و تنها معبد مسلمانان گردد و تنها مسلمانان رو بسوی آن عبادت کنند، پس نتیجه می گیریم که جمله: «و لایم نعمتی علیکم» الخ، بشارت به فتح مکه است. از سوی دیگر، بعد از آنکه در سوره فتح به مسئله فتح مکه میپردازد، دوباره به همان وعده قبلی اشاره می کند، که در آیه مورد بحث آمده بود و می فرماید: «و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما».

رد گفتار فوق الذکر و اینکه آیه اشاره ای بر فتح مکه ندارد

این بود گفتار آن مفسر و توضیح ما درباره آن، و لکن گو اینکه به ظاهرش گفتاری است دلچسب، اما خالی از تدبر و دقت است، برای اینکه ظاهر آیات با آن نمی سازد زیرا مدرک مفسر نامبرده در آیه مورد بحث «و لایم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون» الخ، لام غایت است، که بر سر «اتم» درآمده و این لام عینا در آیه سوره فتح آمده و فرموده: «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاءخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما». و با اینکه حرف لام در هر دو آیه غایت است، دیگر چه معنا دارد مفسر نامبرده آیه مورد بحث را بمعنای وعده گرفته و آیه سوره فتح را بمعنای انجام آن وعده و وفای بآن بگیرد؟ با اینکه هر دو آیه وعده جمیلی است باینکه خداوند نعمت را بر تو تمام می کند. از سوی دیگر آیه مورد بحث که درباره مسئله حج است وعده اتمام نعمت را به همه مسلمین می دهد و می فرماید: «علیکم»، و آیه سوره فتح این وعده را تنها به رسول خدا (ص) میدهد و می فرماید: «و یتم نعمته علیک» الخ، پس سیاق دو آیه مختلف است، و نمی شود هر دو مربوط به یک مطلب باشند. حال اگر آیه ای باشد که دلالت کند بر اینکه این دو وعده کجا وفا شد؟ آنوقت ممکن است بگوئیم: پس مراد هر دو وعده همین وعده ای است که این آیه از وفا شدن بآن خبر می دهد و چنین آیه ای اگر باشد آیه: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»، (امروز دیگر دین شما را تکمیل کردم و نعمت خود بر شما تمام نمودم و اسلام را دین مورد رضایم برایتان قرار دادم)، خواهد بود و اما اینکه نعمت در آن چه نعمتی بوده که خدا اتمام کرده؟ و در این آیه منتش را بر ما می گذارد، انشاءالله در تفسیر سوره مائده بحث خواهد آمد. نظیر این دو آیه که مشتمل بر اتمام نعمت است آیه: «ولکن یرید لیطهرکم، و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون»، و نیز آیه: «کذلک یتم نعمته علیکم، لعلکم تسلمون»، است که باز انشاءالله کلامی مناسب با مقام بحثمان در ذیل هر یک از این آیات خواهد آمد. «کما ارسلنا فیکم رسولا- منکم»، از ظاهر آیه بر می آید، که کاف در کلمه (کما) برای تشبیه، و کلمه (ما) مصدریه باشد، در نتیجه معنای آیه و ماقبلش این می شود: ما با قبله قرار دادن خانه ای که ابراهیم بنا کرد و برایش آن خیرات و برکات را درخواست نمود به شما انعام کردیم، مانند این انعام دیگرمان که رسولی از میان شما در شما فرستادیم که آیات ما بر شما همی خواند و کتاب و حکمتان می آموزد و تزکیه تان می کند و این را بدان جهت کردیم که دعای ابراهیم را استجابت کرده باشیم، آن دعا که با فرزندش اسماعیل گفتند: پروردگارا! و رسولی از خود ایشان در میانشان مبعوث فرما تا آیات بر آنان تلاوت

کند و کتاب و حکمتشان تعلیم دهد و تزکیه شان کند پس در این ارسال رسول منتهی است نظیر منتهی که در قبله قرار دادن کعبه بود. از اینجا معلوم می شود مخاطب در جمله «فیکم رسولاً منکم»، امت مسلمه است، که بر حسب حقیقت عبارتند از خصوص اولیاء دین، چون اگر جمیع دودمان اسماعیل - یعنی عرب مضر امت اسلام نامیده می شوند، از نظر ظاهر امتند و نیز اگر همه عرب و مسلمانان غیر عرب امت اسلام نامیده می شوند، از نظر اشتراک در حکم است و گرنه حقیقت و واقع آن امت که ابراهیم (علیه السلام) از خدا درخواست کرد، همان اولیاء دین هستند و بس. «یتلو علیکم آیاتنا»، کلمه: «آیاتنا» ظهور در آیات قرآن دارد، چون قبل از آن کلمه (یتلو) آمده، و معلوم است که تلاوت در مورد الفاظ استعمال می شود، نه معانی و کلمه (تزکیه) به معنای تطهیر است و تطهیر عبارتست از زایل کردن پلیدی ها و آلودگی ها، در نتیجه کلمه تطهیر هم شامل اعتقادات فاسد چون شرک و کفر می شود و هم شامل ملکات رذیله چون تکبر و بخل می گردد و هم اعمال فاسد و شنیع چون کشتن و زنا و شرابخواری را شامل می شود. و تعلیم کتاب و حکمت و نیز تعلیم آنچه نمی دانستید، دو جمله است که شامل تمامی معارف اصولی و فروعی دین می گردد. این را هم باید دانست که آیات شریفه مورد بحث مشتمل بر چند مورد التفات نسبت به خدای تعالی است، یکجا خدای تعالی غایب (او) حساب شده، یکجا متکلم وحده (من)، جایی دیگر متکلم مع الغیر (ما)، و نیز چند التفات دیگر نسبت به غیر خدای تعالی که باز یکجا غایب حساب شده اند و یکجا مخاطب و یکجا متکلم که اگر خواننده عزیز در آنها دقت بعمل آورد، نکته هایش پوشیده نمی ماند.

بحث روایتی (شامل روایاتی درباره تغییر قبله و معنی شهدا و...)

در تفسیر مجمع البیان از قمی روایت کرده که در تفسیرش در ذیل آیه: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» الخ از قول امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: قبله وقتی از بیت المقدس بسوی کعبه برگردید که رسول خدا (ص) سیزده سال در مکه نماز بسوی بیت المقدس خوانده بود و بعد از مهاجرت به مدینه هم هفت ماه به همان سو نماز خواند آنوقت خدا او را بطرف مکه برگردانید. چون یهودیان رسول خدا (ص) را سرزنش می کردند و می گفتند: تو تابع مائی و بسوی قبله ما نماز می گذاری، رسول خدا (ص) از این سرزنش دچار اندوهی سخت شد و در نیمه شبی از خانه بیرون شد و به آفاق آسمان نگاه می کرد منتظر بود از ناحیه خدایتعالی در این خصوص امری صادر شود فردای آن شب وقتی هنگام نماز ظهر شد، آنجناب در مسجد بنی سالم بود و دو رکعت از نماز ظهر را خواند که جبرئیل نازل شده، دست به دو شانه آنحضرت گذاشت و او را بطرف کعبه برگردانید و این آیه بر او نازل کرد: «قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنو لينك قبله ترضيها، فول وجهك شطر المسجد الحرام» در نتیجه آنجناب دو رکعت از یک نماز را بسوی بیت المقدس، و دو رکعت دیگرش را بسوی کعبه خواند، بعد از این جریان سر و صدای یهود و مردم نفهم بلند شد که چرا از قبله ای که داشت برگردید؟ مؤلف: روایاتی که هم از طرف عامه و هم خاصه در این داستان در کتب جامع وارد شده، بسیار زیاد است و از نظر مضمون قریب به هم هستند، ولی از نظر تاریخ این جریان مختلفند، بیشتر آنها تاریخ تحویل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، یعنی ماه هفدهم از هجرت میدانند و صحیح تر هم همین است و بزودی فصل جداگانه در بحث پیرامون این مسئله خواهد آمد انشاءالله. و از طرق اهل سنت درباره اینکه امت اسلام گواه بر مردم و رسول خدا (ص) گواه بر امت است روایاتی آمده که مردم روز قیامت تبلیغ انبیاء را انکار می کنند خدایتعالی از انبیاء شاهد می خواهد تا اثبات کنند تبلیغ کرده اند - با اینکه خدا عالم تر از هر کسی است - آنگاه امت محمد (ص) را می آورند و ایشان شهادت می دهند امتهای دیگر می پرسند: شما از کجا بدست آورده اید که پیغمبر ما رسالت خود را تبلیغ کرده؟ می گویند: ما این معنا را از کتاب آسمانیمان بدست آوردیم که خدایتعالی بزبان پیامبر صادقش در آن خبر داد: که انبیاء گذشته رسالت خود را تبلیغ کردند. بعد محمد (ص) را می آورند تا از حال امتش بپرسند، آنجناب امت را تزکیه می کند و به عدالتشان شهادت می دهد، اینجاست که خدای سبحان فرموده: «فكيف اذا جئنا من كل

امه بشهید». مؤلف: مفاد این روایت را اخبار دیگری تاءیید می‌کند، که سیوطی آن اخبار را در تفسیر الدر المنثور و غیر او نیز آورده اند، چیزی که در این روایات به نظر درست نمی‌رسد اینست که پیامبر اسلام تمامی امت را تزکیه و تعدیل نکرده و معنا ندارد که در قیامت همه را تزکیه و تعدیل کند، مگر اینکه بمنظور تزکیه و تعدیل جمعی از امت باشد نه همه، و گرنه روایات نامبرده مطلبی برخلاف ضرورت اثبات می‌کند، ضرورت کتاب و سنت هر دو. آخر چطور ممکن است رسول خدا (ص) فجایع و جنایاتی را که افرادی از امت اسلام مرتکب شدند تجویز کند؟ و بر آن جنایات صحه بگذارد؟ جنایاتی که حتی نمونه اش هم در امت های گذشته رخ نداد؟ و چطور آنجناب طاغیان و فرعونهای این امت را تزکیه و تعدیل می‌کند؟ و آیا این روایات طعن بر دین حنیف و بازیگری با حقایق این ملت بیضاء نیست؟! قطعاً هست، علاوه بر اینکه این روایات گفتگو از شهادت نظری دارد، نه شهادت تحمل، چون امت اسلام در زمان انبیاء گذشته حاضر نبودند، تا ببینند آیا رسالت خود را تبلیغ می‌کنند یا نه؟ و شهادت نظری اعتبار ندارد. و در کتاب مناقب در این باره از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده، که فرمود: (شهداء مردم) به غیر رسولان و امامان کسی نیست و اما امت معقول نیست که خدا از آنها شهادت بطلبد، برای اینکه در میان امت کسانی هستند که شهادتشان یک بند سبزی و یک پر کاه ارزش ندارد. و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله «لتكونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً» الخ، فرمود: اگر خیال کنی که منظور خدایتعالی از این آیه همه موحدین اهل قبله است، سخت اشتباه کرده ای، برای اینکه آیا خدایتعالی در قیامت از کسی شهادت میخواهد، که در دنیا شهادتش در مرافعه ای که بر سر یک من خرما بپا میشد پذیرفته نبود؟ و آنوقت شهادت چنین کسی در درگاهش پذیرفته میشود؟ حاشا! این حرف معقول نیست و خدایتعالی چنین چیزی را از خلق خودش نمی‌پسندد، آنوقت خودش چگونه مرتکب آن میشود، بلکه منظور خدایتعالی از امت، افرادی است که مصداق آیه: «کنتم خیر امه اخرجت للناس»، هستند و آنان امت وسط و بهترین امتند که خدا برای مردم خلقشان کرده است. مؤلف: بیان این حدیث در ذیل آیه شریفه با استفاده از قرآن کریم گذشت. و در قرب الاسناد از امام صادق (علیه السلام) از پدرش از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: از جمله خصائصی که خدای تعالی به امت من داده و با دادنش امتم را بر سایر امم برتری بخشیده، سه چیز است که حتی به هیچ پیغمبری نداده - تا آنجا که می‌فرماید: - خدایتعالی هر پیغمبری که مبعوث می‌کرد، او را شهید بر قومش قرار میداد، ولی خدای تعالی امت مرا شهید بر همه خلایق کرد، و فرمود: «لیكون الرسول شهیداً علیکم، و تكونوا شهداء علی الناس» (تا آخر حدیث). مؤلف: این حدیث منافاتی با حدیث قبلی ندارد، چون مراد به امت در این روایت نیز همان امت مسلمه ایست که دعای ابراهیم بوسیله آن مستجاب شد. و در تفسیر عیاشی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت آورده که در حدیثی در ضمن توصیف روز قیامت فرمود: مردم در یکجا جمع میشوند و در آنجا تمامی خلایق استنطاق میشوند، واحدی بدون اجازه رحمان و جز به صواب سخن نمی‌گوید آنگاه به رسول خدا دستور میدهند، برخیزد و از پرسش ها پاسخ گوید اینجاست که خدایتعالی به رسول گرامیش میفرماید: «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهداء» و بحکم این آیه آنجناب شهید بر شهیدان یعنی بر رسولان است. و در تهذیب از ابی بصیر از یکی از دو امام باقر و صادق (علیهما السلام) روایت کرده که گفت: به آنجناب عرضه داشتم: آیا خدایتعالی به رسول خدا (ص) دستور داده بود که بسوی بیت المقدس نماز بگزارد؟ فرمود: بله، مگر نمی‌بینی خدای سبحان فرموده: (و ما جعلنا القبلة التي كنت علیها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب علی عقبیه» الخ. مؤلف: مقتضای این حدیث این است که جمله: «التي كنت علیها» صفت قبله باشد، و مراد قبله، بیت المقدس باشد، و اینکه آن قبله ای که رسول خدا (ص) رو بآن می‌ایستاده، همان بیت المقدس بوده باشد و همین معنا را سیاق آیات تاءیید می‌کند که بیان گذشت. از اینجا آن روایتی هم که از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده تاءیید میشود، چون آنجناب فرموده: مردم مکه هوای قبله شدن کعبه را داشتند خدایتعالی با قبله قرار دادن بیت المقدس امتحانشان کرد تا معلوم شود چه کسی بر خلاف هوای نفسش رسول خدا (ص) را پیروی می‌کند برخلاف مردم مدینه که هوای بیت المقدس بسر داشتند و خدایتعالی با برگرداندن قبله دستورشان داد با هوای نفس

خود مخالفت نموده رو به کعبه نماز بگزارند تا باز معلوم شود چه کسی پیروی رسول خدا (ص) می‌کند؟ و چه کسی مخالفت مینماید؟ که هر کس او را بر خلاف میل درونیش اطاعت کند، مصدق او و موافق او است (تا آخر). با این حدیث فساد گفتار دیگری نیز روشن می‌گردد و آن این است که جمله «التي كنت عليها» مفعول دوم برای کلمه «جعلنا» است و معنای آیه این است که ما قبل از بیت المقدس قبله را کعبه ای که «كنت عليها» نکردیم، استدلال کرده است بجمله «الا لعلم من يتبع الرسول» که حاصل معنا چنین میشود (ما قبل از بیت المقدس کعبه را که الان رو به آن هستی قبله نکردیم مگر برای اینکه بفهمیم چه کسی رسول را پیروی می‌کند) لکن این حرف بیهوده است زیرا همانطور که قبلا گفتیم سیاق برخلاف آنست. و در تفسیر عیاشی از زبیری روایت کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا مرا از ایمان خبر نمیدهی؟ بدانم آیا ایمان مجموع قول و عمل است و یا قول بدون عمل؟ فرمود: ایمان همه اش عمل است، چون خود قول هم یکی از اعمال است که خدا واجبش کرده در کتابش بیان نموده نورش واضح و حجتش ثابت شده، کتابش بدان شهادت میدهد و بسوی آن دعوت می‌کند. و چون خدای تعالی رسول اسلام را رو به کعبه گردانید، مسلمانان به رسول خدا (ص) گفتند: پس تکلیف ما نسبت به نمازهایی که در این مدت (۱۷ ماهه) رو به بیت المقدس خواندیم چه میشود؟ و تکلیف مردگان ما که در این مدت نماز را به آنطرف میخواندند چه میشود؟ خدایتعالی در پاسخ به این سؤال این جمله را نازل فرمود: «و ما كان الله ليضيع إيمانكم، ان الله بالناس لرؤف رحيم»، (خدا ایمان شما را ضایع نمی‌کند، که خدا به مردم رؤوف و رحيم است). و در این کلام خود نماز ما را ایمان خواند، پس هر کس از خدا بترسد و جوارح خود (از چشم و گوش و شکم و زبان و فرج) را حفظ نموده هر عضوی از اعضای خود را در آن جایی مصرف کند و بکار بیند که خدا برایش معین کرده و واجب هر عضوی را انجام دهد، با ایمان کامل خدا را ملاقات می‌کند و از اهل بهشت است، و اگر کسی در واجبی از این واجبات خیانت کند و از آنچه خدا دستور داده تعدی نماید، خدا را با ایمان ناقص ملاقات می‌کند. مؤلف: این روایت را کلینی هم آورده، و اینکه در روایت، نزول جمله «و ما كان الله ليضيع إيمانكم» را بعد از تحویل قبله دانسته، منافاتی با بیان قبلی ما ندارد. و در کتاب فقیه آمده: که رسول خدا (ص) سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز خواند بعد که یهودیان سرزنش کردند که تو تابع قبله ما هستی و اندوه شدیدی بر او مسلط شد، در دل شب از خانه بیرون آمد و رو به اطراف افق بگردانید، فردای آن شب هم نماز صبح را رو به بیت المقدس خواند و هم دو رکعت از نماز ظهر را، سر دو رکعتی جبرئیل آمد، و گفت: «قد نرى تقلب وجهك في السماء، فلنولينك قبلة ترضيها، فول وجهك شطر المسجد الحرام» الخ، آنگاه دست آنجناب را گرفته رو به کعبه اش کرد، مردمی هم که پشت سرش به نماز ایستاده بودند رو به کعبه شدند، بطوریکه زنان جای فعلی مردان قرار گرفتند و مردان جای فعلی زنان، و این نماز ظهر اولش بسوی بیت المقدس و آخرش بسوی کعبه واقع شد، بعد از نماز ظهر خبر به مسجدی دیگر در مدینه رسید، اهل آن مسجد دو رکعت از عصر خوانده بودند، دو رکعت دیگر را بطرف کعبه برگشتند، آنها نیز اول نمازشان بسوی بیت المقدس و آخرش بسوی کعبه شد، و مسجد قبلتین، همان مسجد است. مؤلف: قمی هم نظیر این را روایت کرده و گفته: که رسول خدا (ص) خودش (در مدینه)، بلکه در مسجد بنی سالم نماز میخواند که این جریان واقع شد. و در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه «فول وجهك شطر المسجد الحرام» الخ، فرموده: رو بقبله نماز بخوان و در نماز رو از قبله برمگردان که نمازت باطل میشود چون خدای سبحان به رسول گرامیش فرمود در نماز واجب باید حتما رو بقبله نماز بخوانی، «فول وجهك شطر المسجد الحرام، و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره». مؤلف: روایات در این باره که آیه شریفه راجع بخصوص نماز واجب است بسیار زیاد است. و در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر آیه «الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه» الخ، فرموده: این آیه درباره یهود و نصاری نازل شد، خدای تعالی در آن می‌فرماید: (آنهايي که کتابشان دادیم، او را می‌شناسند - یعنی رسول خدا را - همانطور که فرزندان خود را می‌شناسند) و این بدان جهت است که خدای عز و جل در تورات و انجیل و زبور، صفات رسول خدا (ص) و صفات اصحابش و مهاجرتش را ذکر کرده بود و

همان را در قرآن حکایت کرده، که «محمد رسول الله، و الذین معه اشداء علی الکفار، رحماء بینهم، تربهم رکعا سجدا، یتغون فضلا من الله و رضوانا، سیماهم فی وجوههم من اثر السجود، ذلک مثلهم فی التوریه، و مثلهم فی الانجیل»، (محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که مصاحب او هستند بر کفار دشمنانی بیرحم، و در بین خود مهربانان هستند، ایشان را می بینی که همواره در رکوع و سجودند و همه در پی بدست آوردن فضل خدا و خشنودی اویند، نشانه هاشان از اثر سجده در پیشانی نمایان است، این است مثل آنان در تورات و همین است مثل آنان در انجیل). پس صفات رسول خدا (ص) و اصحابش در تورات بوده و وقتی خدا او را مبعوث فرمود، اهل کتاب او را شناختند، همچنان که خود قرآن می فرماید: «فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به». مؤلف: نظیر این روایت در کافی از علی (علیه السلام) نقل شده است. و در اخبار بسیاری از طرق شیعه آمده: که آیه: «اینها تکونوا یاءت بکم الله جمیعا) الخ، درباره اصحاب قائم (علیه السلام) نازل شده و در بعضی از آنها آمده: که این از باب جری و تطبیق است. و در حدیثی از طرق عامه در ذیل جمله «و لاتم نعمتی علیکم»، از علی (علیه السلام) آمده که فرمود: تمامیت نعمت این است که انسان با داشتن اسلام بمیرد. و باز در حدیثی از طرق آنان آمده: که تمامیت نعمت به این است که آدمی داخل بهشت شود.

بحث علمی (درباره یافتن جهت قبله و تاریخچه آن)

تشریح قبله در اسلام و اعتبار و وجوب خواندن نماز رو بقبله، - نمازی که عبادت عموم مسلمانان جهان است -، و همچنین وجوب ذبح حیوانات رو بقبله و کارهای دیگری که حتما باید رو بقبله باشد، (و یا مانند خوابیدن و نشستن و وضو گرفتن رو بقبله: که مستحب و مانند تخلیه کردن که حتما باید ب طرف غیر قبله باشد و رو بقبله اش حرام است) و احکامی دیگر که با قبله ارتباط دارد، و مورد ابتلای عموم مسلمانان است، باعث شده که مردم محتاج به جستجوی جهت قبله شوند و آنرا در افق خود معین کنند، (تا نماز و ذبح حیوانات و کارهایی دیگر را رو به آنطرف انجام داده و از تخلیه کردن به آن طرف پرهیزند). و در ابتداء امر از آنجا که تشخیص قطعی آن برای مردم دور از مکه فراهم نبود ناگزیر به مظنه و گمان و نوعی تخمین اکتفاء می کردند. ولی رفته رفته این حاجت عمومی، علمای ریاضی دان را وادار کرد تا این مظنه و تخمین را قدری به تحقیق و تشخیص عینی نزدیک سازند، برای این کار از جدول هائی که در زیج مورد استفاده قرار می گیرد استمداد کردند، تا بدان وسیله عرض هر شهر و طول آن را (منظور از عرض شهر فاصله ایست که هر شهری از خط استواء دارد و منظور از طول آن فاصله ایست که میانه شهرها از مشرق به مغرب می باشد به این منظور آخرین نقطه غربی و معمور کره زمین را جزایر خالادات می گرفتند، البته این دیگر مربوط به بحث ما نیست که در قرون گذشته و قبل از کشف آمریکا و کشف کرویت زمین چنین می پنداشتند که جزائر خالادات واقع در غرب اروپا ساحل اقیانوس آرام آخرین نقطه کره زمین است و البته این جزائر در قرون اخیر در آب فرو رفته و اثری از آن باقی نمانده است، و فعلا در نیم کره شرقی زمین، از رصدخانه گرنویچ لندن استفاده می کنند)، (مترجم) معین کنند. آنگاه بعد از آنکه عرض شهر خود را از خط استواء معین می کردند آن وقت می توانستند بفهمند که از نقطه جنوب آن شهر (نقطه جنوب هر شهری عبارتست از نقطه ای که اگر خطی موهوم از آن نقطه بطرف شمال تصور کنیم آفتاب در رسیدن بآن نقطه مسیر روزانه اش نصف میشود و باصطلاح به نقطه ظهر می رسد) چند درجه (از نود درجه میان جنوب و مغرب) را بطرف مغرب منحرف شوند، رو به که ایستاده اند (و این انحراف را با حساب جیب و مثلثات معین می کردند). آنگاه این حساب را بوسیله دایره هندیه برای تمامی افق ها و شهرهای مسلمان نشین ترسیم کردند، (به این صورت که یا در اول بهار و یا در اول پائیز که دو نقطه اعتدالی است در هر افقی دایره ای در زمین مسطح رسم کردند و محوری و یا به عبارتی شاخصی در وسط آن دایره کوبیدند، صبح که آفتاب طلوع کرد سایه شاخص از دایره بیرون بود، ایستادند تا با بالا آمدن آفتاب و کوتاه شدن سایه آن نقطه ای را که سایه از آن نقطه وارد دایره می شود معین کنند و همچنین آن نقطه ای را که در بعد از ظهر سایه از دایره بیرون می رود معین کنند، سپس با خطی مستقیم این دو نقطه را بهم وصل کردند که

یکسرش مشرق افق را نشان میداد و سر دیگرش مغرب افق را، در نتیجه دایره به دو نیم دایره تقسیم شد، خط دیگری عمود بر آن خط ترسیم کردند که یکسرش نقطه جنوب را نشان میداد و سر دیگرش نقطه شمال را، و این خط را نصف النهار آن افق مینامیدند، و معلوم است که فاصله میان هر یک از این چهار نقطه نود درجه است، و فرض کنید شهری که این دایره (که آنرا دایره هندیه می نامیدند) ترسیم شده، سی درجه با خط استواء فاصله داشته باشد، در اینصورت اگر سکنه این شهر در موقع نماز سی درجه از نود درجه را از جنوب بطرف مغرب برگردند، درست رو بقبله ایستاده اند، (مترجم). سپس برای اینکه این کار را سرعت و آسانی انجام دهند، قطب نما را یعنی عقربه مغناطیسی معروف به حک را بکار بستند، چون این آلت با عقربه خود جهت شمال و جنوب را در هر افقی که بکار رود معین میکند و کار دایره هندیه را به فوریت انجام میدهد و در صورتیکه ما مقدار انحراف شهر خود را از خط استواء بدانیم، بلافاصله نقطه قبله را تشخیص میدهیم. لکن این کوششی که علمای ریاضی مبذول داشتند هر چند خدمت شایان توجهی بود - و خداوند جزای خیرشان مرحمت فرماید -، ولیکن از هر دو طریق یعنی هم از طریق قطب نما و هم از راه دایره هندیه ناقص بود که اشخاص را دچار اشتباه می کرد. اما اول برای اینکه ریاضی دانان اخیر متوجه شدند که ریاضی دانان قدیم در تشخیص طول شهر دچار اشتباه شده اند، و در نتیجه حسابی که در تشخیص مقدار انحراف و در نتیجه تشخیص قبله داشتند، در هم فرو ریخت. توضیح اینکه برای تشخیص عرض مثلا تهران از خط استواء، و محاذات آن با آفتاب در فصول چهارگانه، طریقه شان اینطور بود که فاصله قطب شمالی را با خط استواء معین نموده و آنرا درجه بندی می کردند آنگاه فاصله شهر مورد حاجت را از خط استواء به آن درجات معین نموده، مثلا می گفتند فاصله تهران از جزائر خالادات ۸۶ درجه و ۲۰ دقیقه میباشد و عرض آن از خط استوا سی و پنج درجه و ۳۵ دقیقه (نقل از کتاب زیج ملخص تالیف میزابی) گو اینکه این طریقه به تحقیق و واقع نزدیک بود، ولیکن طریقه تشخیص طول شهرها طریقه ای درست و نزدیک به تحقیق نبود چون همانطور که در بیان مترجم گذشت عبارت از این بود که مسافت میانه دو نقطه از زمین را که در حوادث آسمانی مشترک بودند، (اگر آفتاب می گرفت در هر دو جا در یک زمان می گرفت، و اگر حوادث دیگری رخ میداد، در هر دو نقطه رخ میداد) معین میکردند و آنرا با مقدار حرکت حسی آفتاب و یا به عبارتی با ساعت ضبط مینمودند آنگاه می گفتند: مثلا طول شهر تهران فلان درجه و... دقیقه است و چون در قدیم وسائل تلفن و تلگراف و امثال آن در دست نبود، لذا اندازه گیری های قدیم دقیق نبود و بعد از فراوان شدن این وسائل و همچنین نزدیک شدن مسافت ها بوسیله هواپیما و ماشین این مشکل کاملا حل شد، و در این هنگام بود که شیخ فاضل و استاد شهیر ریاضی، مرحوم سردار کابلی برای حل این مشکل کمر همت بست و انحراف قبله را با اصول جدید استخراج نمود، رساله ای در این باره بنام (تحفه الاجله فی معرفه القبلة)، در اختیار همگان گذاشت، و این رساله کوچکی است که در آن طریقه استخراج قبله را با بیان ریاضی روشن ساخته، و جدولهایی برای تعیین قبله هر شهری رسم کرده است. و از جمله رموزیکه وی موفق به کشف آن گردید - و خدا جزای خیرش دهد - کرامت و معجزه باهره ای بود که برای رسول خدا (ص) در خصوص قبله محرابش در مسجد مدینه اثبات و اظهار کرد. توضیح اینکه مدینه طیبه بر طبق حسابی که قدماء داشتند در عرض ۲۵ درجه خط استواء، و در طول ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه قرار داشت و با این حساب محراب مسجد النبی در مدینه رو بقبله نبود، (و چون ممکن نبوده رسول خدا (ص) در ایستادن بطرف قبله و بنای مسجد رو بانطرف اشتباه کند)، لذا ریاضی دانان همچنان درباره قبله بحث می کردند، و ای بسا برای این انحراف و جوهی ذکر می کردند که با واقع امر درست در نمی آمد. ولیکن مرحوم سردار کابلی این معنا را روشن ساخت که محاسبات دانشمندان اشتباه بوده، چون مدینه طیبه در عرض ۲۴ درجه و ۵۷ دقیقه خط استواء، و طول ۳۹ درجه و ۵۹ دقیقه آخرین نقطه نیم کره شرقی قرار دارد و روی این حساب محراب مسجد النبی درست رو بقبله واقع میشود، آنوقت روشن شد در قرنهای قبل که اثری از این محاسبات نبود و در حالیکه آنجناب در نماز بود، وقتی بطرف کعبه برگشت درست بطرفی برگشته که اگر خطی موهوم از آن طرف بطرف کعبه کشیده میشد به خود کعبه برمیخورد، و این خود کرامتی باهر و روشن است (صدق الله و رسوله). بعد از مرحوم

سردار کابلی مرحوم مهندس فاضل سرتیپ عبد الرزاق بغائری برای بیشتر نقاط روی زمین قبله ای استخراج کرد و در این باره رساله ای در معرفت قبله نوشت و در آن جدولهایی ترسیم نمود که حدود هزار و پانصد نقطه از نقاط مسکون زمین را نام برد و با تدوین این رساله بحمدالله نعمت تشخیص قبله به کمال رسید و از آن جمله مثلا عرض تهران را سی و پنج درجه و چهل و یک دقیقه و ۳۸ ثانیه و طول آنرا ۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ۵۸ ثانیه نوشت (مترجم). این بود جهت نقصی که در قسمت اول بود و اما در قسمت دوم یعنی در تشخیص قبله بوسیله قطب نما، نقص آن از این جهت بود که معلوم شد دو قطب مغناطیسی کره زمین با دو قطب جغرافیائی زمین منطبق نیست، برای اینکه قطب مغناطیسی شمالی مثلا علاوه بر اینکه به مرور زمان تغییر می کند بین آن و بین قطب شمالی جغرافیائی حدود هزار میل (که معادل است با ۱۳۷۵ کیلومتر) فاصله است. و روی این حساب قطب نما هیچوقت عقربه اش رو به قطب جنوبی جغرافیائی قرار نمی گیرد و آنرا نشان نمیدهد، (چون سر دیگر عقربه، قطب شمال واقعی را نشان نمیدهد) بلکه گاهی تفاوت به حدی می رسد که دیگر قابل تسامح نیست. به همین جهت مهندس فاضل و ریاضی دان عالیقدر، جناب سرتیپ حسینعلی رزم آرا، در اواخر یعنی در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی، در مقام بر آمدن این مشکل را حل کند، و انحراف قبله را از دو قطب مغناطیسی در هزار نقطه از نقاط مسکون کره زمین را مشخص کرد، (و برای سهولت کار بطوریکه همه بتوانند استفاده کنند، قطب نمائی اختراع کرد که به تخمین نزدیک به تحقیق میتواند قبله را مشخص کند، که قطب نمای آن جناب فعلا مورد استفاده همه هست، خداوند به وی جزای خیر مرحمت فرماید).

بحث اجتماعی (پیرامون فواید تشریح قبله از نظر فردی و اجتماعی)

دانشمندانی که متخصص در جامعه شناسی و صاحب نظر در این فن هستند، اگر در پیرامون آثار و خواصی که از این پدیده که نامش اجتماع است و بدان جهت که اجتماع است ناشی میشود، دقت و غور کنند، شکی برایشان نمی ماند که اصولا پدید آمدن حقیقتی بنام اجتماع و سپس منشعب شدن آن به شعبه های گوناگون و اختلاف ها و چندگونگی آن بخاطر اختلاف طبیعت انسانها، فقط و فقط یک عامل داشته و آن درکی بوده که خدای سبحان طبیعت انسانها را بان درک ملهم کرده، درک باین معنا که حوائجش که اتفاقا همه در بقای او و به کمال رسیدنش مؤ ثرنند یکی دو تا نیست تا خودش بتواند برفع همه آنها قیام کند، بلکه باید اجتماعی تشکیل دهد، و بدان پای بند شود، تا در آن مهد تربیت و به کمک آن اجتماع در همه کارها و حرکات و سکناش موفق شود و یا به عبارتی همه آنها به نتیجه برسد و گرنه یکدست صدا ندارد. بعد از این درک، به درکهای دیگر و یا عبارتی به صور ذهنیه ملهم شد که آن ادراکات و صور ذهنیه را محک و معیار در ماده و در حوائجی که به ماده دارد، و در کارهایی که روی ماده انجام میدهد و در جهات آن کارها، میزان قرار دهد و همه را با آن میزان بسنجد و در حقیقت آن ادراکات و آن میزان رابطه ای میان طبیعت انسانی و میان افعال و حوائج انسان باشد، مانند درک این معنا که چه چیز خوب است؟ و چه چیز بد است؟ چه کار باید کرد؟ و چه کار نباید کرد؟ و چه کار کردنش از نکردنش بهتر است؟ و نیز مانند این درک که محتاج به این است که در نظام دادن به اجتماع ریاست و مرئوسیت، و ملک و اختصاص و معاملات مشترک و مختص و سایر قواعد و نوامیس عمومی و آداب و رسوم قومی (که به اختلاف اقوام و مناطق و زمانها مختلف میشود) معتبر بشمارد و به آنها احترام بگذارد. همه این معانی و قواعدی که ناشی از آنها میشود، اموری است که اگر طبیعت انسانیت آنرا درست کرده، با الهامی از خدای سبحان بوده، الهامی که خدا بوسیله آن، طبیعت انسان را لطیف کرده تا قبل از هر کار، نخست آنچه را که معتقد است و میخواهد در خارج بوجود آورد، تصور کند و آنگاه نقشه های ذهنی را صورت عمل بدهد و یا اگر صلاح ندید ترک کند و به این وسیله استکمال نماید. (حال که این مقدمه روشن شد میگوئیم): توجه عبادتی بسوی خدای سبحان (با در نظر گرفتن اینکه خدا منزله از مکان و جهت و سایر شئون مادی و مقدس از این است که حس مادی باو متعلق شود)، اگر بخواهیم از چهار دیواری قلب و ضمیر تجاوز کند و بصورت فعلی

از افعال در آید، با اینکه فعل جز با مادیات سر و کار ندارد - به ناچار باید این توجه بر سیل تمثل صورت بگیرد. ساده تر بگویم از یکسو می‌خواهیم با عبادت متوجه بخدا شویم، از سوی دیگر خدا در جهتی و طرفی قرار ندارد، پس بناچار باید عبادت ما بر سیل تمثل و تجسم در آید، به این صورت که نخست توجهات قلبی ما با اختلافی که در خصوصیات آن (از خضوع و خشوع و خوف و رجاء و عشق و جذبه و امثال آن) است، در نظر گرفته شود و بعد همان خصوصیات را با شکل و قیافه ای که مناسبش باشد، در فعل خود منعکس کنیم، مثلاً برای اینکه ذلت و حقارت قلبی خود را به پیشگاه مقدس او ارائه داده باشیم به سجده بیفتیم و با این عمل خارجی از حال درونی خود حکایت کنیم و یا اگر خواستیم احترام و تعظیمی که در دل از او داریم، حکایت کنیم، بصورت رکوع در آئیم و چون بخواهیم حالت فدائی بودن خود را به پیشگاهش عرضه کنیم، دور خانه اش بگردیم و چون بخواهیم او را تکبیر و بزرگداشت کنیم، ایستاده عبادتش کنیم و چون بخواهیم برای تشریف بدرگاهش خود را تطهیر کنیم این مراسم را با غسل و وضوء انجام دهیم، و از این قبیل تمثل های دیگر.

روح و مغز عبادت، عبودیت درونی است و افعال عبادی قالبهای تحقق خارجی آن عبودیت است

و هیچ شکی نیست در اینکه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگی درونی او، و حالاتی که در قلب نسبت به معبود دارد که اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلاً عبادت بشمار نمی رود ولیکن در عین حال این توجه قلبی باید به صورتی مجسم شود و خلاصه عبادت در کمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به این است که در قالبی و ریختی مثل گردد. آنچه گفته شد، هیچ جای شک نیست، حال بینیم مشرکین در عبادت چه می کردند و اسلام چه کرده؟ اما وثنی ها و ستاره پرستان و هر جسم پرست دیگر که یا معبودشان انسانی از انسانها بوده، و یا چیز دیگر، آنان لازم میدانستند که معبودشان در حال عبادت نزدیکشان و روبرویشان باشد، لذا روبروی معبود خود ایستاده و آنرا عبادت میکردند. ولی دین انبیاء و مخصوصاً دین اسلام که فعلاً گفتگوی ما درباره آنست، (و گفتگوی از آن، از سایر ادیان نیز هست، چون اسلام همه انبیاء را تصدیق کرده)، علاوه بر اینکه همانطور که گفتیم: مغز عبادت و روح آنرا همان حالات درونی دانسته، برای مقام تمثل آن حالات نیز طرحی ریخته و آن اینست که کعبه را قبله قرار داده و دستور داده که تمامی افراد در حال نماز که هیچ مسلمانی در هیچ نقطه از روی زمین نمی تواند آن را ترک کند، رو بطرف آن بایستند و نیز از ایستادن رو بقبله و پشت کردن بدان در احوالی نهی فرموده و در احوالی دیگر آنرا نیکو شمرده است. و به این وسیله قلبها را با توجه بسوی خدا کنترل نموده، تا در خلوت و جلوتش در قیام و قعودش، در خواب و بیداریش، در عبادت و مراسمش، حتی در پست ترین حالات و زشت ترینش، پروردگار خود را فراموش نکند، این است فائده تشریح قبله از نظر فردی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

